مرحله اصلی تحدی قرآن، تحدی به هویت

- گام اول) هویت شخص و هویت شخصیتی
- گام دوم) هویت شخصیتی پسین و پیشین

گام اول) هویت شخص و هویت شخصیتی

استاد: ما راجع به قرآن صحبت می‌کنیم. بله، این قرآن نیست. مثل اینکه حضرت قرآن را اقراء می‌کنند. جلسه قبل مطلبی را عرض کردم که توضیحاتی نیاز دارد. دقیقاً به همین فرمایش مربوط می‌شود. اگر یادتان باشد عرض کردم ما یک چیزهایی داریم که باید با مثال‌ها به آن برسیم. هویت شخصی، هویت شخصیتی. با آن مثال‌هایی که آن روز عرض کردم کلی ای جزئی است، به جاهای خوبی از مباحثه رسید. گفتم وقتی می‌گوییم هویت، یعنی می‌خواهیم آن را از کلی بودن دور کنیم. کلی که هویت ندارد. کلی یک چیز باز است. وقتی می‌گوییم هویت، می‌خواهیم آن را از کلی بودن دور کنیم. تا می‌گوییم هویت شخصیتی، می‌خواهیم آن را از جزئی بودن دور کنیم. المائیه من حیث هی الکلیه و الجزئیه؛ الموجوده و المعدومه.

در مائیت می‌گفتیم «الکلیه و الجزئیه» و به نحوی خودمان را قانع می‌کردیم. اما مواردی داریم که آن جوری که باید، ذهن به آن‌ها توجه نکرده است. وقتی ما به این هویت‌ها توجه بکنیم، فوائد بسیار خوبی برای بحث‌های آینده دارد. مثلاً در تحدی به قرآن کریم که من تأکید کردم تحدی به هویت قرآن است، نه به اوصاف قرآن. اوصاف مراحل بعدی تحدی است. اگر ما درک کنیم که این به چه معنا است، بسیاری از بحث‌ها را می‌توانیم به سرعت جلو ببریم. اما اگر مبادی این‌ها را درک نکرده باشیم، وقتی این بحث‌ها پیش می‌آید سرگردان می‌شویم.

اگر یادتان باشد در جلسه گذشته، قبل از اینکه وارد کلام خالق شویم به قصیده سعدی مثال زدیم. یعنی در کلام مخلوق منظورمان را توضیح بدهیم تا واضح شود، بعد به کلام خالق برگردیم و ببینیم چیست. شما می‌گویید سعدی یک قصیده گفته؛ یک بیت از آن این است: بنی آدم اعضای یک دیگرند. این چه جور هویتی دارد؟ این قصیده سعدی کلی ای جزئی است؟ سؤالات را سریع مطرح کنیم. اگر جزئی بود که باید قصیده این دیوان با آن دیوان فرق کند. قصیده یک هویتی دارد که می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد. این قصیده در این دیوان، این قصیده در آن دیوان، قصیده‌ای که او خواند و... همه مصادیق آن قصیده هستند. خود قصیده همه این‌ها هست و هیچ‌کدام از این‌ها نیست.

خب تحلیل هویت این قصیده چیست؟ عرض کردم ما می‌گوییم تحلیل هویتی آن، هویت شخصیتی پسین است. هویت است، یعنی آن طوری که ما انتظار داریم کلی باشد، کلی نیست. چرا؟ چرا آن جوری که ما انتظار داریم کلی نیست؟ به‌خاطر این‌که قصیده سعدی الآن به‌عنوان یک مائیت و طبیعت مطرح نیست. مثل انسان نیست. اسم جنس که نیست. کلی، اسم جنس است. یک مائیتی است که تحته افراد. آن جور که ما از کلی انتظار داریم نیست.

این‌ها خیلی مثال دارد. در این فضا هم خیلی جالب است. بعد که می‌آییم و می‌گوییم قصیده جزئی است؟ فکر می‌کنیم و می‌بینیم قصیده این دیوان با آن دیوان متفاوت است. لذا می‌گوییم خود قصیده کلی است. یک نحو کلی جاگذاری شده است. چرا؟ چون وقتی کلی و جزئی می‌گویید تقسیم مفهوم است. می‌گویید المفهوم ان امتنع فرض صدقه علی کثیرین؛ المفهوم ان لم یمتنع فرض صدقه علی کثیرین. مقسم، مفهوم و امتناع فرض صدق می‌شود. شما یک حوزه‌ای دارید که حوزه

صدق است. آن جا است که می‌گویی کلی و جزئی.

به جای می‌روی که حوزه صدق نیست بعد سؤال می‌کنی که کلی ای جزئی است؟! اینجا که حوزه صدق نیست. مثل این‌که شما به حوزه سفیدی می‌روی و می‌گویی بگو ببینم سفیدی زوج ای فرد است؟ خب شما در حوزه کیف رفته‌ای. سفیدی کیف است. درست است که زوج و فرد منفصله حقیقیه است. العدد اما زوج و اما فرد. منفصله حقیقیه است. یعنی لایجتمعان و لایرتفعان. اما باز حوزه دارد. زوج و فرد در حوزه عدد منفصله حقیقیه است. شیرینی بیرون از آن حوزه است. سؤال غلط است که بگویی‌م زوج است یا فرد. حالا یک کسی بگوید من به تو جواب می‌دهم که شیرینی فرد است. چون جفت نیست، پس فرد است. خب او دارد جواب می‌دهد و طرف را هم قانع می‌کند اما یک جواب اسکاتی است. دارد صورت مسأله را پاک می‌کند. و الا جواب درست این است که این سؤال برای اینجا نیست.

در مانحن فیه وقتی ما می‌گوییم قصده سعدی، این هویت دارد. نه این‌که یک ماهیت و طبیعت کلیه باشد که افراد داشته باشد. هویت دارد و آن را می‌بینیم. ارتکاز ما این را می‌گوید. درعین‌حال چطور او در این دیوان و در آن دیوان می‌خواند و دیگری می‌خواند؟ پس این‌ها نسبت به قصده سعدی چگونه هستند؟ آن کلی است و این‌ها افراد آن هستند. دیگر چرا شک می‌کنید؟ اینجا بود که عرض کردم هویت است. یعنی آن کلیای که ما از طبیعت انتظار داریم، نیست. از یک طرف شخصیتی است، نه شخص. شما که می‌خوانید یک شخصی از قصده است. اینجا که می‌نویسید یک شخصی از قصده است. اما خود قصده به تعبیر آقا نه زمانی و نه مکانی است. قصده سعدی کجا است؟ در کدام کهکشان است؟ در کجای کره زمین است؟ تعیین کنید؟ تعیین ندارد. آن خودش در هر دیوانی که بروید هست، اما یک فردی از آن در آن جا است. خودش در یک موطنی است که نه زمان دارد و نه مکان. هویت شخصیتی است، یعنی شخص نیست. اگر این‌طور شد، در نتیجه به آن معنا هم جزئی نیست.

گام دوم) هویت شخصیتی پسین و پیشین

چرا به آن پسین می‌گوییم؟ ببینید ما یک هویت شخص داریم. با توافقی که آن روز کردیم اینگونه شد؛ فعلاً علی المبنا جلو می‌رویم تا مقصود روشن شود. گفتیم مقصود ما از شخص آنی است که یک مختصات دقیق زمانی و مکانی دارد. یعنی شما می‌توانید آن را در محور x و y و z و t آن را معین کنید. این شخص می‌شود. دقیقاً نقطه مشار الیه است؛ تقبل الاشارة الوضعیه. با این چهار مختصات اشاره وضعیه می‌پذیرد. ما که می‌گوییم شخص به این معنا است. معمولاً همه همه از این‌ها ارتکاز و درک شهودی روشنی داریم. به این جزئی حقیقی می‌گوییم. متشخص و موجود است. به وجود خارجی عینی.

خب حال چرا می‌گوییم قصیده سعدی شخصیتی پسین است؟ پسین است یعنی پس از یک شخص. ما یک هویات شخصیتی داریم که پیشین است. یعنی پیش از یک شخص است. اگر هیچ مختصات زمانی و مکانی را در نظر نگیری هست. مثلاً؛ همه شما عدد اول را شنیده‌اید. عدد اول آنی است که هیچ مقسوم علیهی ندارد؛ فقط خودش و یک است. مثلاً عدد هفت که نه بر دو قابل قسمت است و نه بر سه. تعریف عدد اول روشن است. از دو هزار سال قبل هم اقلیدس و دیگران به برهان ریاضی ثابت کرده‌اند که اعداد اول بینهایت است. در تاریخ ریاضیات احدی هم در این برهنی خدشه نکرده است. یعنی اجماع تمام بشر بر این است که اعداد اول بینهایت است. این خیلی جالب است.

حال من سؤال ساده‌ای را مطرح می‌کنم. اگر در اینترنت بگردید آخرین عدد اولی که بشر شناخته را پیدا می‌کنید. الآن آنها را برند می‌کنند. در فدکیه هم گذاشته‌ام. من مقصودی دارم. عدد بعد از عددی که ما شناختیم؛ که چند سال دیگر آن را می‌شناسیم. هنوز آن را نشناخته ایم. احدی نمیداند که چه عددی است.

شاگرد: عدد صحیح است؟

استاد: عدد اول در محدوده اعداد صحیح است. اعداد گویا در محدوده اعداد اول نیستند. اعداد اول تنها در بستر و مجموعه اعداد طبیعی هستند.

در چنین فضایی عددی که بعد از عدد بزرگی است که ما شناختیم، جزئی است یا کلی است؟ می‌دانید که چرا این سؤال را می‌کنم؟ الآن شما به ارتکازتان چه می‌گویید؟ یک عدد بزرگتری عددی است که ما شناختیم، یک عددی هم پس از آن است که هنوز نشناخته ایم. عددی که پس از بزرگتری است، جزئی یا کلی است؟ ببینید تا می‌گویند جزئی است، در ذهنتان می‌بینید بدتان نمی‌آید از اینکه بگویید جزئی است. واقعاً بدتان نمی‌آید بگویید جزئی است. اما از طرف دیگر می‌گویید «کل عدد نوع براسه». پنج عدد کلی است. پس چطور است که می‌گوییم آن عددِ بعد از آن؟ ببینید با اشاره هم می‌گوییم! این جزئی است یا کلی است؟ تا این را می‌گوییم می‌خواهید بگویید جزئی است. اما وقتی به آن فکر می‌کنید می‌بینید مثل اینکه خیلی هم جزئی نیست. خب پس این عدد در اینجا چیست؟

این عدد هویتی شخصیتی دارد. یعنی در مختصات زمان و مکان، در نمی‌آید. نمی‌توان گفت کجای زمین است. کجای کهکشان است. آن عدد یک واقعیت ریاضی است. ورای زمان و مکان است. پس شخص نیست. یعنی نمی‌توان جا و زمان آن را در این مختصات نشان داد. شخصیت است. هویت دارد که شخصیت هم هست. اما پیشین است. یعنی هیچ شخصی آن را ظاهر نمی‌کند، خودش هست؛ پیشین بر تمام اشخاص است. این مثال روشن است. مثال‌های بسیاری هم دارد.

قصیده سعدی هویت شخصیتی دارد، اما تا در یک جایی که بتوان به‌صورت شخص،به زمان و مکان آن آدرس داد، موجود نشود، هویت شخصیتی قصیده ظهور نمی‌کند. لذا قبل از اینکه سعدی این را بگوید بین مردم نبود و کسی از آن خبر نداشت. او اولین بار گفت که بعد از او قصیده اش شکل گرفت و ظهور کرد. حال بحث‌های فنی آن جای خودش. این خیلی واضح است. پس شخصیت دارد. یعنی نمی‌توان به خود قصیده آدرس فیزیکی بدهند و بگویند این قصیده سعدی در کجای کهکشان و زمان و مکان است. اما می‌دانیم بعد از تحقق یک شخص؛ یعنی وقتی یک هویت شخصی آمد، این هویت شخصیتی ظهور می‌کند. لذا هویت شخصیتی پسین می‌شود. یعنی پس از ظهور یک شخص است.

شاگرد: در عددی که هنوز آن را کشف نکرده‌ایم، ظهور پیشینه به چه صورت است؟

استاد: چه ما باشیم و چه نباشیم آن عدد هست. ما فقط به آن می‌رسیم. لازم نکرده شخصی باشد تا او ظاهر شود.

شاگرد: ممکن است کسی در آن جا راجع به ظهورش همین حرف را بزند. مثلاً آلآن عدد پنج برای ما ظهور ندارد. شاید قصیده حافظ هم قبل از اینکه گفته شود، هستی داشته باشد. به معنای یک واقعیت.

استاد: ببینید در اینجا انکشاف روشن است و عرف از شما نمی‌پذیرد. قبل از اینکه سعدی بگوید قصیده‌ای نبود. اما قبل از اینکه بشر خلق شود، عددی که بعد از عددی که آلآن می‌شناسیم بود.

شاگرد۲: بالأخره بینهایت ترکیب حروف هست این چیزی هم که سعدی گفته یکی از آن بینهایت ها است و وجود هم دارد.

شاگرد: اصلاً مبنای شما هم که همین است. شما از همه طبایع کشفی می‌دانید.

استاد: خب حال آن بحث‌ها را ....

شاگرد۲: نظم ریاضی اعداد نظمی است که به مرور پیچیده می‌شود. اگر نظم اعداد طبیعی را نگاه بکنید، یک نظم ساده‌ای است. وقتی سراغ اعداد اول می‌روید یک مقداری پیچیده‌تر است. اما چون اذهان با آن انس گرفته‌اند و عناصری که نقش ایفاء می‌کنند کمتر هستند، راحت‌تر می‌پذیرند. اما در ترکیب حروف مقداری سخت است. شاید رمز اینکه عرف نمی‌پذیرد همین باشد. والا بینهایت ترکیب می‌تواند وجود داشته باشد. لذا کسی می‌تواند بگوید که همه اینها در لوح محفوظ هست. حال شخصی بیاید و آنها را کشف کند.

استاد: الآن می‌خواهم مهمتر را عرض کنم. ببینید حقائق ریاضی که بشر آنها را درک می‌کند، حتی اگر خلق هم نشده بود آنها بودند. خدا که ما را خلق کرده این قدرت را به ما داده که آنها را درک کنیم؛کشفشان کنیم. اما قصائد مبتنی‌بر مواضعه بین لفظ و معنا است. فقط ترکیب حروف نیست که شما بگویید بینهایت صور آنالیزی ترکیبی حروف را در نظر بگیر، یک .

شاگرد: حروف داراى معنا.

استاد: داراى معنا بالموضوعه؟ اگر بالموضوعه است پس بايد بشرى باشد. تا بشر نباشد موضوعه اى ندارد.

شاگرد: خب مى‌گوييم واضع خداى متعال است.

استاد: خب اين على المبانى شد. ولى رياضى كه ديگر مبانى ندارد. اين مهمتر بود.

شاگرد۲: در قصائد شما مى‌گوييد تا سعدى نگويد ظهور پيدا نمى‌كند. تعبيرى خوبى است. در آن طرف هم تا يک نفر نيايد ظهور پيدا نمى‌كند.

شاگرد: در اينجا حاج آقا مى‌توانند بفرمايند وقتى شخصى كلامى را انشاء مى‌كند، براساس اختيار خودش اين تركيب را انتخاب مى‌كند. لذا تفاوت مى‌كند.

استاد: بله، آن چيزى كه شما مى‌فرماييد را به‌عنوان سؤال سنگين مطرح كردم. فايل هاى آن هست. اگر جلسه را ببينيد گفتم يكى از سنگين ترين سؤالات اين است كه ما مى‌توانيم خلق طبايع كنيم اى اينكه خيال‌مان مى‌رسد كه خلق طبايع مى‌كنيم؛ در حقيقت پرده برادرى است؟ به‌عنوان مختار عرض نكردم. به‌عنوان يک سؤال سنگين گفتم. و لذا اگر شما اين طرف را تقويت كنيد، الان كه اتكاز ما همين است؛ ما كه قبل از اين بحث‌هاى علمى همين را مى‌گوييم. يعنى شما مى‌گوييد قبل از اينكه سعدى متولد شود قصيده او كجا بود؟ شما اين را مى‌پذيريد. ولى در رياضيات به اين صورت نيست. يعنى قبل از اينكه خواندن اقليدس را بيافريند اعداد اول بودند. او فقط دستگاهى را درست كرد كه تنها كشفشان كند و اسم آن‌ها را ببرد.

شاگرد: اين سؤال به اين جهت پيش مى‌آيد كه چون مى‌خواهند از كلمه ظهور استفاده كنيد. به جاى اينكه ظهور بگوييد، بگوييد واقعيت داشتن.

استاد: خيلى عجيب است. پدر علامه مجلسى-مولامحمد تقى رضوان الله عليه‌ما- خيلى بزرگ بودند. هم پدر و هم پسر. پدر فرموده؛ مى‌گويد من خودم از شيخ بهائى شنيدم؛ اينها را دست كم نگيريم. يک حرفى است كه عالم بزرگى مى‌گويد. مى‌گويد خودم شنيدم. در كتاب خودش مى‌گويد من خودم شنيدم. از چه كسى؟ از استاد خودم شيخ بهائى. فرمود من در خبروبت در علم جفر تا اين اندازه هستم كه «اتمكن من استخراج قواعد العلامه». يعنى شيخ بهائى مى‌گويد من با علم جفر و بودن اينكه قواعد را داشته باشم مى‌توانم محاسبه كنم و قواعد را در بياورم و بگويم كتاب قواعد علامه اين است. ببينيد ناقل، مجلسى اول است. گوينده شيخ بهائى است. اينها اهل دروغ و جزاف نيستند. خيلى حرف است!

آن سؤال سنگينى كه من مى‌كردم اين بود: مى‌گفتم خب شيخ بهائى قواعدى كه علامه نوشته را با علم جفر به دست مى‌آورد. حالا اگر در خواب ببينيد كه ده سال بعد قرار است دانشمندى كتابى به نام المى‌زان بنويسد. با علم جفر مى‌توانند كتاب ده سال آينده را در بياورد اى من؟

شاگرد: نه

استاد: چرا نه.

شاگرد: هنوز كه ظهورى پيدا نكرده.

استاد: ظهوری پیدا نکرده تا الآن، اگر به عالم احاطه ای بالا برویم که لازمان است، چه؟

شاگرد: در آن ظهور زمان و مکان و تقدم و تاخر نیست. همین الآن هم بعضی این کار را میکنند و میگویند اشتباه است. براساس جفر میگویند اگر از معصوم پرسیده میشد به این صورت جواب میدادند.

استاد: خب آن حجت ندارد. ما الآن به این عنوان که دو عالم بزرگ میگویند بحث میکنیم. من طلبه خیلی کار بکنم تا تصور کنم که مجلسی اول چه میگویند! بینی و بین الله.

الآن هویت شخصی را بگویم. شخص چیست؟ آنی است که میتواند با مختصات دقیقاً زمان و مکان آن را نشان داد. اینجا؛ اشاره کرد؛ در مکان و زمان دقیق نقطه آن را نشان داد. این قرار شد به تعریف ما شخص باشد؛ میتواند آن را نشان داد. این شخص دو جور است. شخص پیشین و شخص پسین. شخص پیشین چیست؟ یعنی شخصی که وقتی میآید بر او یک هویت شخصیتی متفرع میشود، که دیگر شخص نیست. به این شخص پیشین میگوییم. این برای مقصود من خیلی مهم است.

الآن در قصیده سعدی شخص پیشین ما چیست که در عالم بشریت بر هویت قصیده سبقت دارد. آن چه چیزی است؟ همان اول دفعه ای است که سعدی میگوید ای میخواند ای میبوسد. اول لحظاتی که بهصورت شخص؛ شخصی که به لفظ میآید ای به کتاب میآید. خلاصه شخص است؛ یعنی شما میتوانید بگویید این شیء در اینجا و در این لحظه موجود است. این شخصی است که او را متولد میکند. میگویند جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء. هویات شخصیتی پسین جسمانی الحدوث هستند. فیزیکی الحدوث هستند. یعنی یک شخص پیشین داریم که آن شخص سبب میشود آن هویت غیر شخص ظهور کند.

اگر اداتان باشد عرض کردم کف نزول قرآن کریم کجا بود؟ عرض کردم آن جایی بود که ملک وحی میآید و برای پیامبر خدا میگوید. همین که ملک وحی برای پیامبر خدا میگوید گفتن او و تلاوت او شخص است یا کلی و شخصیت است؟ شخص است. تلاوت او، شخص است. این اولین باری است که توسط تلاوت او ظهور میکند. حالا اگر شما بگویید قبل از اینکه تلاوت کند خدای متعال آن را در عالم ملکوت به صوت شخص ایجاد میکند. اینها بحثهای خاص خودش را دارد. یعنی ملک وحی صوت ها را چگونه از ناحیه خداوند تلقی میکند.

علی ای حال بحث ما فارغ از بحثهای مبادی است. البته من با آنها کار دارم و به آنها میرسیم ان شاالله. فعلاً میگوییم اول لحظاتی که سوره مبارکه توحید بهصورت لفظ و کلام ظهور میکند، در ضمن یک شخص است. شخصی که ملک وحی آن را میخواند. یا کاتبی توسط قلم نور ملکوتی در کتابی مینویسد. علی ای حال توسط یک شخص –که وجود است- هویت پیدا میکند. بر این شخص یک هویت شخصیتی متفرع میشود. حالا دیگر آن زمان و مکان ندارد. حالا دیگر شما نمیتوانید جای آن را نشان دهید. حالا دیگر شما نمیتوانید آن را در یک زمان نشان دهید. این هویت شخصی پیشین است که بر آن هویت شخصیتی پسین متفرع میشود. پسین یعنی پس از آن شخص.

آن چیزی که الآن میخواهم عرض کنم و بهمعنای اول روایت مربوط میشود، هویت شخصی پسین است. یعنی وقتی هویت شخصیتی پسین ظهور کرد، شما دوباره قدرت داری که از آن، فرد ایجاد کنید. شما آیه را قرائت میکنید. شما تلاوت میکنید. وقتی آیه مبارکه از دهن شما تلاوت میشود و بیرون میآید این شخص است یا شخصیت است؟ شخص است. شخص پیشین یا پیسن است؟ شخص پسین است. یعنی شخصی است که پس از هویت شخصیتی که طبیعت بود ایجاد میکنید. چون شما آن را داری میتوانید از آن فرد ایجاد کنید.

حالا سؤال این است: جان شما که واجد آیه شریفه است، واجد هویت شخصیتی است؟ یا واجد هویت شخص است؟ واجد هویت شخصیتی است. یک بار دیگر تکرار میکنم. جان شما واجد هویت

شخصیتی آیه شریفه است ای واجد شخص است؟ هویت شخصیتی است. سؤال؛ جان زید و عمرو؛ دو قاری؛ هویتی از قرآن کریم که در جان او است ، عین همان هویتی است که در جان زید است ای نه؟ دو تا است ای یکی است؟

شاگرد: ظاهراً بین دو چیز خلط می‌شود.

استاد: نه، دو چیز خلط نمی‌شود. بلکه دو چیزی که نزدیک هم هستند دارند امتیاز پیدا می‌کنند. اصلاً سؤال من برای این است که دوچیزی را که نزدیک هم هستند را با این سؤال ممتاز کنیم.ببینید الآن قصیده سعدی که در ذهن شما است، عین قصیده سعدی است که در ذهن زید است ای نه؟

شاگرد: اصلاً شخصیت که به افراد نیست.

استاد: شما دارید از موضع خودتان دفاع می‌کنید. ولی آن چه که از قصیده درذهن شما است با آن چه که از قصیده در ذهن من است، عین هم است؟ یعنی دقیقاً ذهن من، ذهن شما است؟

شاگرد: دو تصور است.

استاد: پس دو تا است.

شاگرد: تصورش دو تا است. اما خود هویتش که دو تا نیست. انسانی که در ذهن من است ای انسانی که درذهن شما است...

استاد: احسنت. مثال خوبی است. انسانی که در ذهن شما است با انسانی که در ذهن من است، یکی است ای دو تا است؟

شاگرد: چه چیزی یکی است؟ باید بیان کنید که این یکی چیست؟ خود ایشان منظور است ای تصویری که من و شما از ایشان داریم؟ خود انسان ای تصویری که از انسان داریم ؟

استاد: خب سؤال اول را دوباره تکرار می‌کنم. آن چه که جان شما واجدش هست، هویت شخصیتی قصیده است؟ ای هویت شخصی است؟

شاگرد: هویت شخصیتی.

استاد: دو تا ذهن است ای یک ذهن است؟

شاگرد: دو تا. اما آیا واقعیت بند به ذهن است؟

استاد: نمی‌دانم شما بگویید.

شاگرد: هویت شخصیتی بند به ذهن نیست.